

گروه‌های ضد جنگ آمریکایی در ایران

وماجرای ناو وینسنس

می گرفته است، مثلاً صحبت‌های جناب آقای خاتمی و کلینتون از طریق شبکه‌هایی مانند CNN و نیز تبادل اطلاعات فرهنگی بین همه هنرمندان جهان از طریق ارسال آثار هنری و شرکت در جشنواره‌های مختلف (که در این میانه نیز با هم به تعامل و گفت‌وگو می‌پرداختند) صورت می‌گرفت. ولی در میان تمامی گروه‌های فوق‌الذکر تنها دسته‌ای که به دلایل عدیده حق انتقال تجربه و تبادل افکار (شاید در تمامی طول تاریخ بشر) از آنان دریغ شده، همین گروه نظامیان و جنگاوران بوده‌اند که در مورد آنان تنها پیروی بی‌چون و چرای مافوق مدنظر بوده و بدین دلیل همیشه هر نسل از هر ارتشی، همان اشتباهات نسل ماقبل خود را با دهشتناکی بیشتر (به دلیل پیچیدگی و قدرت تخریب بیشتر ابزار جنگی جدیدتر) مرتکب شده است.

پس علت نگارش نامه این نبود که به شکل مرسوم تنها به محکومیت صرف طرف مقابل در منازعه سیاسی بین ایران و آمریکا بسنده کنیم، بلکه باید راهی را در پیش گرفت که هر انسان نظامی (بر واژه انسان نظامی به عمد تاکید ویژه دارم) با هر دین و سلوکی، عاقبت هر ماشه چکاندن خود را از قبل دانسته و به آن

به راستی ماجرا از کجا شروع شد؟ سال‌ها پیش (۱۳۷۷) در یک مأموریت دریایی در شمال تنگه هرمز به فکر نوشتن نامه‌ای به کاپیتان ویل راجرز افتادم.

ویل راجرز ناخدای ناو فوق پیشرفته وینسنس آمریکا در زمان جنگ ایران و عراق (۱۳۶۷) هواپیمای ایرباس ایران را با شلیک دو فروند موشک، بر فراز خلیج فارس سرنگون کرده و باعث به شهادت رسیدن همه ۲۹۰ سرنشین غیر نظامی آن شده بود.

شاید انگیزه اولیه‌ام از نگارش نامه این بود که تا آن زمان، بر مبنای ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها، تبادل نظرهای مختلفی میان سیاستمداران و هنرمندان صورت گرفته بود، ولی هیچ‌گاه کسی به خود جرات نداده بود تا بین نظامیان جهان نیز چنین دیالوگی را برقرار کند.

این سؤال فکر مرا تاکنون به خود مشغول کرده که آیا برخلاف ذهنیت جاری، در ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها همیشه سیاستمداران در حال گفت‌وگو با هم نبودند؟ حال این دیالوگ پنهان به‌زعم ساده ما با واسطه صورت



حسین احمدزاده

بیشتر فکر کند و این نقطه شروع ماجرائی است که تا به حال ادامه دارد. باور من آن بود که تجربه هشت ساله حضور در میداين نبرد و شیوه استثنایی و انسانی، عملکرد ما ایرانیان در جنگ (ونه به اشتباه رایج خود جنگ) می توانست راهکار جدیدی در این باره باشد. تحقیق درباره چگونگی ماجرای شلیک، حدود شش ماه طول کشید. اسناد نیروی دریایی سپاه، مطالب آرشیوی روزنامه های ایرانی و خارجی، نقل قول های مطبوعات ماجرا و شاید از همه مهم تر، تجربه جنگ هشت ساله در زمین و دریا - که من و دوستانم را بارها و بارها در موقعیت تصمیم گیری های دشواری از این دست قرار داده بود - به کمک آمد تا این نامه را تنظیم کنم. وقتی نامه آماده شده و بر روی میز قرار گرفت آن گاه مشکل اصلی و دشوارتر، رخ نمود. دو مشکل اساسی عبارت بود از:

۱- چگونه می شد متن نامه را سالم و بدون سوء تفاهم رایج که همه مسائل را از دریچه تنگ سیاسی و تنازع حقیر بین دو جناح داخلی منظور می کرد به اطلاع افکار عمومی رساند؟

(و سخت تر از سوال اول این که)
۲- چگونه می شد نامه را به دست شخص آقای ویل راجرز و دیگر افسران و ملت آمریکا رساند؟ برای عملی کردن قسمت اول، متن نامه را در یک نشریه در شهر بوشهر (تسیم جنوب) و نیز دوهفته نامه کمان به چاپ رساندم. دوستان عزیزم مرتضی سرهنکی و هدایت الله پهبودی این فرصت آخری را فراهم کردند و با خواندن متن، دلگرمی بیشتری به من نویسنده دادند، ولی تیراژ نسبتاً محدود و خاص این نشریات باعث نرسیدن نامه به دست مخاطبان اصلی آن می شد.

در تیر ماه سال ۱۳۷۸ - چند روز مانده به سالگرد سقوط ایرباس - متن نامه را از طریق نادر طالب زاده به نشریه انگلیسی زبان تهران تایمز رساندم و با مراجعه به روزنامه های کثیرالانتشار جامعه و سلام، با یاری خدا - درست در روز سالگرد واقعه - نامه در آن سه روزنامه چاپ شد.

ولی فرصت اصلی از طریق اینترنت و با کمک دانشجویان دانشگاه هنر تهران پیش آمد. در همان سال من با گذشتن از خوان کنکور در رشته سینما پذیرفته شده بودم و این فرضی بود تا نسل بعد از خودم را بی واسطه و به شکلی بهتر بشناسم. پس نامه را در قطع بزرگ تری تکثیر کردم و در تابلوی اعلانات داخلی دانشگاه در معرض دید قرار دادم. در این جا بود که با حقیقت دردناک تری روبرو شدم؛ بعضی از دانشجویان پس از مشاهده تابلو، انزاع می داشتند که تا آن موقع از ماجرای انهدام هواپیمای ایرانی به دست

ناوگان آمریکا چیزی نمی دانسته اند. اطلاع دردناک از این ناآشنایی مرا به فکر فرو برد. دانشجویان، بعد از سه مرحله دشوار و به سختی وارد دانشگاه می شدند و وقتی این گل های سرسبز، حتی از وقوع حادثه خبر نداشتند، پس بقیه جوانان چه وضعی داشتند؟ تکلیف سنگین تر شده بود: به پهنه های مختلف در کنار تابلو اعلانات، پرسه می زدم و توجه دانشجویان عبوری را با شگردهای مختلف به متن جلب می کردم. واکنش های آنان می توانست مرا در تخمین میزان ارتباط غیر نظامیان یاری کند.

و این گونه بود که معجزه ای به سنت تاریخ رخ داد: تعدادی از همین دوستان دانشجوی که در بین آنان دوستانی وجود داشتند که از روی اعلامیه نصب شده در تابلو با ماجرا آشنا شده بودند، در یک کار خودجوش پیشنهاد کردند تا از طریق شبکه جهانی اینترنت، نامه را به دست کابینان ویل راجرز برسانند، ولی چه کسی آدرس ایمیل او را داشت؟

روزی یکی از همین دوستان دانشجو، لیخندرزتان به سراغم آمد و بر صفحه مونیتر رایانه کیفی خود شماره های ایمیلی را به من نشان داد که با جستجو در سایت های مختلف نیروی دریایی آمریکا یافته بود. انگیزه اش از انجام این کار فردی برایم نوعی کنجکاوای ایجاد کرده بود، اما او خیلی ساده گفت که موضوع برایش جالب توجه آمده و سه شبانه روز به جای پرسه همیشگی و بعضاً بی خود در شبکه جهانی بر روی هدف آدرس یابی متمرکز شده تا توانسته آدرس حدود نهمصد نفر از افسران نیروی دریایی آمریکا را بیابد و درست مانند یک بسیجی زمان جنگ و بدون هیچ متنی تمام ماحصل زحمات چند روزهاش را به من داد. آدرس دیگر را نیز یکی از دوستان وزارت ارشاد که با خبرنگاران خارجی ارتباط داشت، از یکی از آنان که با ویل راجرز در شهر سان دیه گو در ایالت کالیفرنیا ملاقات و مصاحبه کرده بود، گرفته بود.

سرانجام صبح پنجشنبه سایت IT دانشگاه هنر به همت همان بچه ها و محبت بی دریغ مسئولان سایت آقایان بختیاری و کریمی در اختیار ما قرار گرفت و حدود شش نفر از بچه هادر سایت حضور یافتند که در میان شان دو دختر خانم نیز وجود داشتند. ما تنها تا ساعت دوازده وقت داشتیم آدرس ها توسط خود فرد پاینده تقسیم شد. و در یک آن ارسال همزمان آغاز شد. ترس همه از این بود که به نوعی در کار ارسال مشکلاتی ایجاد شود... در عرض یک ساعت نامه به آدرس همه آن نهمصد نفر و خود آقای ویل راجرز ارسال شد. یکی دیگر از ابتکارات آنان، در وقت باقی مانده آن بود که به هر تعداد ایمیل که نام صاحب و مشخصات ویل راجرز

بود نیز همین کار ارسال تکرار شد. فردا جمعه بود و دانشگاه تعطیل، پس مجبور بودیم که تا صبح شنبه صبر کنیم. و این یکی از لذت بخش ترین و دزغین خال سخت ترین انتظاراتی دوران زندگی ام محسوب می شد. آیا واقعا این نامه می توانست باب

بعضی از دانشجویان پس از مشاهده تابلو، انزاع می داشتند که تا آن موقع از ماجرای انهدام هواپیمای ایرانی به دست ناوگان آمریکا چیزی نمی دانسته اند.

گفت و گوی بین نظامیان دو کشور را بکشاید؟ آیا محتوای جاری در کلمات دقیقاً معادل یابی دقیق به انگلیسی شده بود تا عین مفهوم اصلی را در ذهن مخاطب غیر ایرانی خود ایجاد کند؟ آیا اصلاً دیگر

او (رئیس مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها)، این مسئله بدیهی و ساده را که دو ملت ایران و عراق در طی تاریخ نزدیک‌ترین ملت‌ها در منطقه به هم بودند را با نادیده گرفتن آن که برادری حق دارد از جان و ناموس و آیین خود در مقابل تجاوز هرکس حتی برادرش (که این دومی بدتر است) دفاع کند را به عنوان یک شگفتی و یک کشف مطرح می‌کرد.

برای همین کار ساخته شده بود، بیرون آمدیم. در این جا بود که فهمیدم همه ما - از هر جناح و با هر مدعایی - دقیقاً شبیه به هم هستیم و باید کاری کنیم که قبل از دیالوگ جهانی با دیگران حداقل بدون پیش‌داوری به صحبت‌های همدیگر گوش فرادهم، ولی این سیاست عنکبوتی و خودشیفتگی که همه ما را دربر گرفته است... بگذریم.

بعد از آن تا سال‌ها کار پیگیری شد، ولی جوابی از آقای راجرز نرسید. به‌راستی علت چه بود؟ آیا نامه به دستش نرسیده بود و یا شکل و محتوای نامه تمایلی در وی برای جواب‌دادن ایجاد نکرده یا آن‌که ما در همان زمان قطع و خرابی سرور دانشگاه از دستیابی به پاسخ نامه محروم مانده بودیم؟

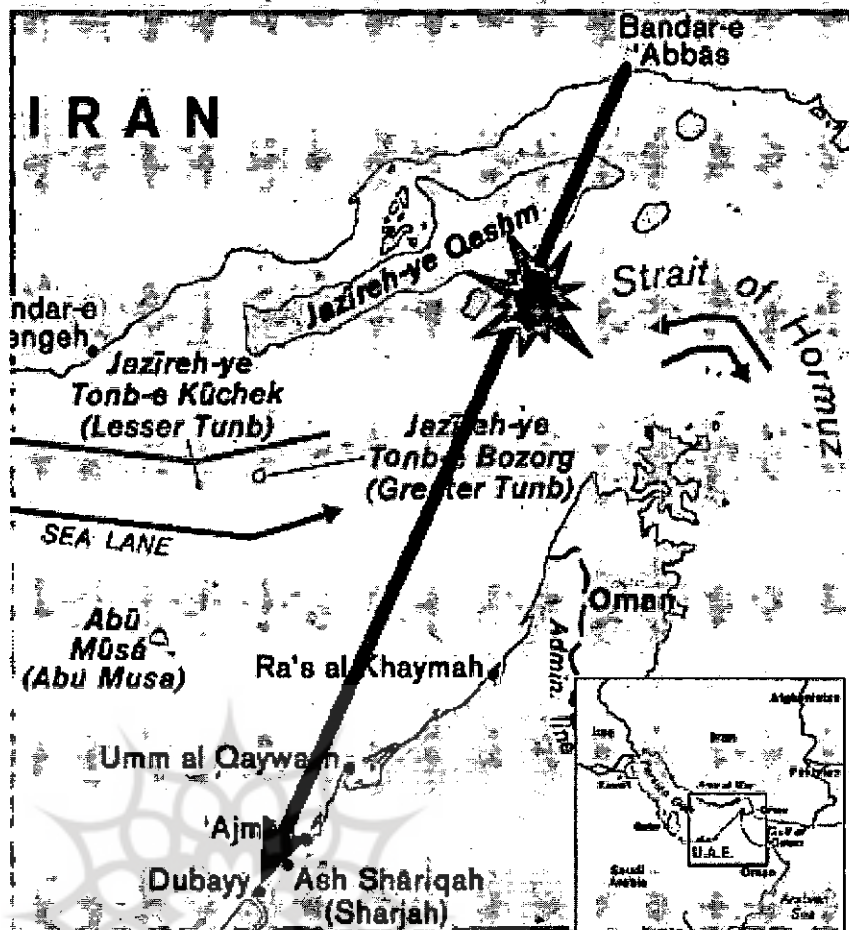
در سال ۸۴ خبرنگار ایرانی‌الاصلی به نام کوروس اسماعیلی برای ساخت فیلمی مستند، از آمریکا به ایران آمد. جوانی پرشور که به کشورش ایران عشق می‌ورزید.

در جلسهای در انجمن سینمای دفاع مقدس، موضوع با ایشان مطرح شد. درخواست ما این بود که آیا می‌توان محتوای نامه و ماجرای این جنایت را به دست مردم و به‌خصوص نظامیان آمریکا رساند؟ اسماعیلی نامه را خواند و دلیل نگارش را پرسید. گفتم خودتان چه فکر می‌کنید؟

به فکر فرورفت. من نیز سر در گریبان بردم، آیا در میان هزاران انگیزه‌ای که به خاطر آن‌ها نامه را نوشته بودم این یکی که کاری بکنیم تا هر نظامی - فارغ از ملیت، نژاد و ایدئولوژی - قبل از چکاندن ماشه به عواقب آن فکر کند، برایم مهم‌ترین نبود و آیا او یا هرکس دیگری می‌توانست چنین برداشتی از نامه داشته باشد؟

لحظاتی گذشت و بعد بدون برلب‌راندن هیچ کلامی دستم را فشرده و صمیمانه قول داد تا در این راه به من یاری برساند و سپس به آمریکا بازگشت.

دو سال بعد با رسیدن نامه الکترونیکی از اسماعیلی ماجرای جدیدی آغاز شد. قبل از این که جملات نامه را با هم بخوانیم این را بگویم که همیشه ماجرای شعب ابی‌طالب و آن محاصره چندساله که همه در پی‌اش، کار اسلام و پیامبر(ص) را تمام‌شده می‌دانستند، برای این حقیر درس بزرگی در زندگی بوده است. چیزی که مرا به تلاش و تحرک وادار می‌کرد این بود که می‌دانستم دولت آمریکا با استفاده از ماجرای یازده سپتامبر، جهانی را به آتش کشیده ولی حق بزرگی از مظلومیت ملت ایران در جنگ بر زمین مانده است. دویست و نود نفر زن و مرد و کودک به‌ناحق کشته شده‌اند و باید تمهیدی برای افشای این جنایت و جلوگیری از تکرار آن اندیشید.



تعداد جواب‌های دریافتی در حدود ۲۷ عدد بود که به علت پیش‌بینی نکردن قطع و تخریب سرور، تنها پنج نامه بازبایی شده و بقیه آن‌ها به همراه دیگر نامه‌های الکترونیکی احتمالی در طی زمان خرابی شبکه متاسفانه از بین رفته بودند.

علت مشکل هرچه که بود، ما و دیگر دانشجویان را نسبت به ادامه کارمان مصمم‌تر کرد. بعدها ملاقاتی به اتفاق دوست هنرمندم پرویز شیخ‌طادی با رئیس وقت مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها داشتم تا از ایشان در زمینه این ابتکار (گفت‌وگو و انتقال تجربه انسانی جنگ میان نظامیان دو کشور ایران و آمریکا) یاری بگیرم. برخلاف انتظار، ایشان فرمودند که این مرکز نمی‌خواهد در این نوع موضوعات شرکت داشته باشد و جنگ ایران و عراق را باید به عنوان نوعی برادرکشی به فراموشی سپرد. او این مسئله بدیهی و ساده را که دو ملت ایران و عراق در طی تاریخ نزدیک‌ترین ملت‌ها در منطقه به هم بودند را با نادیده گرفتن آن که برادری حق دارد از جان و ناموس و آیین خود در مقابل تجاوز هرکس حتی برادرش (که این دومی بدتر است) دفاع کند را به عنوان یک شگفتی و یک کشف مطرح می‌کرد. جالب تر آن که از صحبت‌های این انسان فرهیخته و مسئول مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها مشخص بود که متن نامه را نخوانده، درباره آن قضاوت می‌کند چون بحث جاری و ساری در کلمات و جملات نامه اصولاً ربطی به جنگ ایران و عراق نداشت. پس ما با سرخوردگی از ساختمان رفیع و سبزرنگی که با آن همه بودجه، تنها

نظامیان جهان نیز با این تبادل تجربیات موافق بودند؟ و آیا حتی اگر شخصاً موافق بودند دستگاه‌های حفاظتی این ارتش‌ها به دلایل رایج امنیتی اجازه چنین تبادلاتی را صادر می‌کرد؟ این سوالات ساده دو شب خواب راحت را از من گرفت.

صبح شنبه یکی از بچه‌ها دوان‌دوان در حیاط دانشگاه به سویم آمد و رسیدن اولین جواب را به من تبریک گفت. بی‌درنگ خود را به سایت دانشگاه رساندیم. جواب از یک کاپیتان آمریکایی به نام دان هری‌بین بود که اعلام کرده بود از ترس و ویروس، متن پیوستی را باز نکرده است. نیم ساعت بعد، ایمیل بعدی از ایشان رسید که متن را باز کرده و سه مقاله برایمان فرستاده بود. یکی از این مقاله‌ها نام عجیبی داشت (دریایی از دروغ) که به‌سرعت شروع به خواندن آن کردیم. تمام متن، افشای دروغ‌هایی بود که نیروی دریایی آمریکا و دولتمردان آن کشور در طی ماجرای سقوط ایرباس و بعد از آن در مجامع عمومی و بین‌المللی بطور رسمی ابراز کرده بودند.

ایمیل‌های بعدی تا ظاهر شنبه از راه رسیدند و در این زمان بود که ناگهان سایت دانشگاه دچار مشکل عجیبی شد. سیستم ارسال و دریافت ایمیل سرور (server) دانشگاه به‌طور کامل از کار افتاد و زحمات دوستان مهندس در داخل و خارج از دانشگاه برای رفع مشکل چارمساز نشد. یک هفته تمام کار برای رانندازی دوباره میل سرور دانشگاه ادامه یافت. مشکل نه نرم‌افزاری و نه سخت‌افزاری بود، هر علتی که داشت خارج از حیطه اختیار ما اتفاق افتاده و باعث شده بود بسیاری از نامه‌های احتمالی اسالی از سوی دریافت‌کنندگان به دست ما نرسد.



نامه آقای اسماعیلی - که درها را به روی انتشار وسیع نامه در آمریکا گشود - از یک عرض تبریک ساده به مناسبت عید نوروز و سال جدید (۱۳۸۶) شروع شد:

✉ «نوروز آزادگان بر همه دوستان مبارک کورس»

و پاسخ من:

✉ «با سلام به هموطن دور از وطن، دوست عزیز! بدان که این کشور تاکنون با زحمات طاقت فرسا بر جای مانده. امیدوارم بتوانی به همه بگویی که مردم کشورت به سان افراد القاعده و طالبان نیستند. این عید سعید بر شما هم مبارک احمدزاده»

چند روز بعد این نامه به دستم رسید:

✉ «سلام آقای احمدزاده، امیدوارم که خوب باشید. متأسفم که در موقع مسافرت آخرم فرصت بیشتری پیش نیامد تا همدیگر را ببینیم، ولی فکر کنم که این دفعه فرصت خوبی پیش بیاید و می‌خواهم اگر بشود با شما مشورتی بکنم. یک گروه آمریکایی از من درخواست کرده است. همراهشان به ایران بیایم و فیلم برداری کنم. این یک گروه صلح دوست آمریکایی است که به امید برقراری دوستی بین مردم ایران و آمریکا به ایران مسافرت می‌کند. اگر مایل هستید می‌توانید به وبسایتشان نگاه کنید.

<http://defendersfje.tripod.com/id13.html>

با خودم فکر کردم که خوب است این گروه را به ملاقات خانواده‌های قربانیان هواپیمای ایرباس ببریم. شاید شروع خوبی برای پروژه‌ای که حرقش را زدیم باشد. آیا شما با کسی از این خانواده‌ها آشنایی دارید؟ و می‌دانید که آن‌ها مایل به ملاقات با یک گروه آمریکایی هستند؟ اگر آشنایی یا خبری دارید از کمک شما ممنون می‌شوم.

کورس»

✉ سلام آقای احمدزاده!

متشکرم از جوابتان. اولاً همان‌طور که گفتم این یک گروه فعال صلح جوی آمریکایی است (<http://www.vawn.org>) که قرار است روز ۲۰ جولای (تقریباً یک ماه و نیم دیگر) برای مدت دو هفته به ایران بیایند. برنامه‌ریزی را با شرکت ایران دوستان (<http://www.irandoostan.com>) هماهنگ کرده‌اند. انگار این شرکت، متخصص این نوع تورهای صلح جویانه آمریکایی است. من از افراد حاضر در این تور به شکل مستقیم خبر ندارم، اما آن‌طور که با مسئول گروه صحبت کرده‌ام، آن‌ها مایل هستند که همراهشان بیایم و از سفر فیلم برداری کنم. آن‌ها با من از طریق یک گروه فعال ضد جنگ و تحریم (<http://www.campaigniran.org/casmi>) آشنا شدند. من از این گروه شناخت و به آن‌ها اعتماد دارم. تصمیم گرفته‌ام این کار را بکنم و همراهشان به ایران بیایم. فکر ملاقات با خانواده‌های قربانیان ایرباس را نیز من به آن‌ها پیشنهاد کرده‌ام. حالا واقعاً نمی‌دانم این کار تا چه حد امکان پذیر است. فقط می‌دانم که قدم خیلی خوبی برای هر دو ملت خواهد بود. چند سوال هم دارم:

این خانواده‌ها تا چه حد مایل به ملاقات هستند؟ یا تا چه حد امکان ارتباط با آن‌ها وجود دارد؟ از نظر سیاسی چطور؟ آیا این کار برای آن‌ها (یا ما) مشکل ساز نخواهد شد؟ خیلی ممنون که جواب پیغامم را دادید. منتظر جواب مجدد شما هستم.

کورس»

اندیشیدم که یک گروه ضد جنگ آمریکایی فرصت خوبی برای این ارتباط محسوب می‌شود، ولی هزاران مشکل بر سر راه قرار داشت. اولین مورد این که یا توجه به بدبینی مفرط چندین ساله در هر دوسو، افراد این گروه با چه نیتی به ایران سفر می‌کردند؟ در ادامه آیا دستگاه‌های ذریع برای این دیدار همکاری لازم را انجام می‌دادند؟ پس باید با احتیاط کامل برای فراهم کردن وسائل دیدار خانواده‌های شهدای ایرباس و این گروه ضد جنگ آمریکایی به پیش می‌رفتیم و اطلاعات بهتری را دریافت می‌کردم. جوابیه من متضمن درخواست اطلاعات بیشتری بود تا بتوانم هماهنگی‌های لازم را انجام دهم:

✉ «با سلام خدمت آقای اسماعیلی عزیز لطفاً اطلاعات بیشتری برای من ارسال کنید مانند: زمان ورود، سابقه این افراد و برنامه‌های سفرشان، تا من هم بتوانم مقدمات دیدار با خانواده شهدای ایرباس را فراهم کنم. خدا نگهدار شما و خانواده محترمتان باشد. احمدزاده»

پس از خواندن نامه، به سراغ اولین فردی که قرار بود در این مورد به من کمک کند، رفتم. آقای محمدرضا شرفالدین رئیس انجمن سینمای دفاع مقدس که در کار پروژه سینمایی «گفتگو با سایه» نیز پشتیبانی او و آقای اثباتی باعث ساخت فیلمی در باره زندگی و آثار نویسنده ایرانی صادق هدایت شده بود. می دانستم که او از هیچ گونه کمکی دریغ نخواهد کرد. با یکدیگر هماهنگی های لازم را انجام دادیم. چون امکانات ملاقات در تهران به علت کمبود وقت کمتر میسر بود، با بنیاد جانبازان اصفهان هماهنگی شد تا دیدار با خانواده های شهدای هواپیما توسط آنان در شهر اصفهان صورت بگیرد. سپس این نامه را برای کورس ارسال کردم:

بنیاد جانبازان اصفهان به جای هماهنگی با خانواده شهدای هواپیمای ایرباس مورد نظر ما، از روی اشتباه با خانواده شهدای هواپیمای هرکولس C130 که سال ۱۳۸۵ در جنوب تهران سقوط کرد، قرار دیدار گذاشته بود و ما تا روز آخر متوجه این اشتباه نشدیم.

✉ «با سلام خدمت شما دوست عزیز،

من مقدمات دیدار را فراهم خواهم کرد. به امید خدا مشکلی پیش نخواهد آمد. در ضمن می توانید آن خانم ضدجنگ- که پسرش در عراق کشته شده- را نیز بیاورید، منظوم سیندی شیپان است نمایندگان دو ملت در غم از دست دادن کشته هایی که می شد اتفاق نیفتد مشترک هستند منتظر اطلاعات تکمیلی هستم. خدا حافظ انسان های عزتمند و صلح خو همچون شما باشد.»

جوابیه من:

✉ «با سلام

کورس عزیزا

با بنیاد جانبازان هماهنگی کرده ام تا دیدار در اصفهان صورت بگیرد.
احمدزاده»

✉ «سلام آقای احمدزاده،

خوشبختانه ویزای گروه، چند روز پیش صادر شد و قرار است تا جمعه بعد به تهران برسیم. اسم تک تک افراد را من ندارم، سرپرست گروه شخص بسیار مهربان و آگاهی است به اسم Phil Wilayto و عضو همان گروه ضد جنگ موسوم به Virginia Anti-war Network. اگر سوالی درباره گروه دارید می توانید با شرکت توریستی ای که مسئولیت این مسافرت را قبول کرده تماس بگیرید:

شرکت ایران دواستان
http://irandoostan.com
Tel:+98-21-88722975-7 | Fax:+98-21-88712927 | Address:No. 15, 3rd Yousefabad, Tehran, Iran

برنامه روزانه گروه را به این ایمیل وصل می کنم. اگر فکر می کنید امکان ملاقات با خانواده ها وجود دارد لطفاً خبرش را هر چه زودتر به من برسانید. اگر هم این ملاقات در شهری به جز تهران باشد که خیلی بهتر می شود چون وقت ما در تهران بسیار فشرده خواهد بود. شهرهای دیگر در تور عبارتند از اصفهان، شیراز، یزد، نائین و قم. از همه زحمات شما بسیار ممنونم.

کورس اسماعیلی»

جوابیه آقای اسماعیلی

✉ «با سلام

خیلی ممنون که ملاقات را هماهنگ کردید. آیا با شرکت توریستی هم تماس گرفتید تا آن ها ملاقات را در برنامه شان بگنجانند؟
کورس»

تمام نگرانی ما در این خصوص بود که این ملاقات از راه دور با اصفهان هماهنگ می شد و تجربه نشان می داد که ماجرا را باید تا لحظه آخر پی گیری کنیم. بالاخره این نگرانی در آخرین دقایق رخ نمود.

بنیاد جانبازان اصفهان به جای هماهنگی با خانواده شهدای هواپیمای ایرباس مورد نظر ما، از روی اشتباه با خانواده شهدای هواپیمای هرکولس C130 که سال ۱۳۸۵ در جنوب تهران سقوط کرد، قرار دیدار گذاشته بود و ما تا روز آخر متوجه این اشتباه نشدیم (که در جای خود به آن می پردازم). ■

ترجمه برنامه و به قولی کنداکتور سفر گروه ضد جنگ به شرح زیر بود:

جدول برنامه سفر هیأت صلح مردمی به ایران (تورهای ایران دوستان)

تاریخ	شهر	برنامه سفر
پنجشنبه ۱۹ جولای	تهران	ورود به فرودگاه تهران، راهنمای تور هیأت را به هتل منتقل می‌کند.
جمعه ۲۰ جولای	تهران- شیراز	صرف صبحانه و شرکت در مراسم نماز جمعه در دانشگاه تهران، بازدید از مجموعه کاخ گلستان، سفر به شیراز با آخرین پرواز شب
شنبه ۲۱ جولای	شیراز	گردش در تخت جمشید، نقش رستم، بازدید از باغ نارنجستان، آرامگاه حافظ، مسجد وکیل و بازار، دروازه قرآن و مقبره امامزاده علی بن حمزه (ع)
یکشنبه ۲۲ جولای	شیراز- یزد	حرکت از شیراز به یزد از مسیر ابرقو و سرو کهنسال، گردش در پاسارگاد و بازدید از آرامگاه کوروش کبیر، رسیدن به یزد.
دوشنبه ۲۳ جولای	یزد	بازدید از باغ دولت‌آباد، محله‌ها و بازار قدیمی یزد، بازدید از قنادهای سنتی یزد، آتشکده، برج سکوت (دخمه زرتشتی‌ها)، بقعه دوازده امام و زندان اسکندر.
سه‌شنبه ۲۴ جولای	یزد- اصفهان	صبح زود حرکت از یزد به اصفهان از جاده نایین، بازدید از مسجد جامع قدیمی نائین، رسیدن به اصفهان، بعد از ظهر بازدید از مسجد جامع اصفهان و سپس حمام علی‌قلی آقا، پل‌های قدیمی و صرف چای در یک چایخانه سنتی.
چهارشنبه ۲۵ جولای	اصفهان	گشت و گذار تمام‌روزه در اصفهان، بازدید از میدان نقش جهان و مسجد امام و شیخ لطف‌الله، عالی‌قاپو، بازار و سپس جهلستون، بازدید از کلیسای وانک در منطقه ارمنی‌نشینان.
پنجشنبه ۲۶ جولای	اصفهان - قم	حرکت از اصفهان به قم از مسیر نطنز، بازدید از مسجد جامع نطنز، رسیدن به قم و حرم حضرت معصومه.
جمعه ۲۷ جولای	قم- تهران	دیدار با یکی از رهبران عالی‌قدر شیعه اسلامی، بازدید از کتابخانه آیت‌الله مرعشی و سپس ملاقات با دانشجویان خارجی، بازدید از حرم امام خمینی و سپس بهشت زهرا، رسیدن به تهران.
شنبه ۲۸ جولای	تهران	اقامت در تهران، بازدید از موزه ملی، دیدار با آقای مشایع معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان میراث فرهنگی ایران و سپس آژانس خبری میراث فرهنگی CHN، دیدار با قربانیان جنگ و حملات شیمیایی (این سازمان مرکزی توان بخشی است که توسط جامعه حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی اداره می‌شود)، دیدار با دکتر شهریار خاطری پزشک و مدیر مرکز.
یکشنبه ۲۹ جولای	تهران	دیدار با دکتر سیدمحمد موسوی، آسایشگاه کهریزک، انجمن زنان علیه آلودگی محیط زیست (NGO)، دیدار با نماینده یهودی مجلس، بازدید از کاخ سعدآباد و سپس خانه امام خمینی در شمال تهران.
دوشنبه ۳۰ جولای	بزرگشت به‌خانه	حرکت به فرودگاه و بازگشت به خانه.

وقتی گروه به ایران وارد شد، برای دیدار با خانواده شهدای ابراس زمانی در نظر گرفته نشده بود. ما به شدت تلاش می‌کردیم که دیدار مورد نظر صورت بگیرد. با آن که هیچ دلیلی برای تماس شخصی بین خودمان و آن‌ها نداشتیم، ولی سیر وقایع به شکل دیگری پیش رفت. قبل از آن که به چگونگی آشفتگی برنامه‌ها بپردازم، بهتر است دلایل سفر این گروه عجیب و غریب را - که در سایت آنان مشاهده کرده بودم - با هم مرور کنیم. در سه مقاله‌ای که می‌خوانید، آن‌ها دیگران را به همراهی در سفرشان به ایران دعوت کرده‌اند.